

شرقی اناتولی را مدعی بوده و اظهار میکنند چنگیز اینهارا اول دفعه بزور کتک ترك نموده است . بلی د کتر افشار میگوید ترکهای ایران با کتک چنگیز ترك شده اند ولی خود او با کتک کی از افشار بودن خارج گردیده و (عجم) شده است .»

پاسخ بروز نامه طنین اسلامبول

ملت و ملیت چیست ؟

اینک بجواب مقاله بالا که خلاصه ای از آن بنظر خوانندگان رسید میپردازم :

۱ - اینکه مینویسد نادرشاه یکی از ملیوت ترك بوده و بایرانیها اعتماد نمیکرد و از این قبیل مطالب که در بالا ملاحظه کردید مقصود نویسنده فقط تحقیر ایرانیان و برگرداندن حقایق تاریخی میباشد در نظر ملت خودش ، و سخافت آن در نظر عموم ایرانیان بقدری عیان است که محتاج بهیچ بیان نمی باشد .

۲ - سئوالی که در آخر مقاله خود از اینجناب نموده و بعقیده خود ضربتی

کلاری زده است توضیحات زیر را میدهم :

تا قبل از حمله ترك و مغولها بایران اهالی آذربایجان بزبان ایرانی متکلم بوده و بحکم تاریخ محقق است که پس از ترکسازی زردپوستان زبان ملی خود را از دست داده اند . اهل مملکتی اگر زبان آن کشور را حرف بزند دلیلی نمی خواهد ، اما اگر مردم کشوری بزبان بیگانه متکلم شدند باید دلیل جست . چه دلیل لازم است که من ایرانی چرا زبان ایرانی حرف میزنم همانطور که کسی نمیبرد روس چرا روسی یا عرب عربی حرف میزند . اما میشود پرسید اهل آذربایجان با اینکه ایرانی هستند چرا بترکی تکلم میکنند . روزنامه نویس ترك میخواهد بگوید چون من افشار و اصلاً از نژاد ترك هستم و اجداد من ترکی صحبت میکردند حال که بفارسی تکلم میکنم این زبان بمن تحمیل شده است ! خطا همین جاست . هر کس وارد هر محیطی بشود طبعاً و تدریجاً اعقاب اورنگ و رو ، خلق و خو ، زبان و لهجه آن محل را میگیرد و جزء آن ملت میشود . فقط زبان مهاجم گاهی برای مدت زمانی مانند بعضی آداب و رسوم او بر ملت

مفلوب حکومت ميکند. برای فهم این معنی باید در نظر گرفت که اصلاً نژاد خالص در هیچ کجای دنیا شاید وجود نداشته باشد. در اثر مهاجرت‌های دسته جمعی یا فردی که در دنیا صورت گرفته وهم اکنون هر روز بوقوع می پیوندد اصل و تبار هیچ کس درست معلوم نیست. مثلاً آقای تقی زاده یا آقای کسروی که شما آنها را چون ترک زبان هستند ترک میدانید و چون «سید» هستند بلا بدعر بهاهم باید آنها را عرب بدانند از چه نژادند؟ راستی اگر فقط نژاد قدیم و زبان کنونی مدرک تشخیص ملیت باشد این دو نفر از کدام ملت باید باشند: ترک یا عرب؟ هیچکدام! آنها ایرانی هستند و خودشان هم خود را ایرانی میدانند بهمان دلیل که آمریکائیا با اینکه انگلیسی و بلژیکیها با اینکه فرانسوی یا سویسیها با اینکه آلمانی حرف میزنند انگلیسی و فرانسوی و آلمانی بیستند. یا باز با اینکه آمریکائیهای شمالی و جنوبی اصلاً از نژادهای انگلیسی و اسپانیولی و پرتغالی و غیره میباشند با مرور زمان دیگر انگلیسی و اسپانیایی و پرتغالی نمیباشند. بهمین علت هم نه سادات ایران و نه ایلات عرب فارس و نه ترک زبانهای آذربایجان و زنجان و افشار و قشقایی و غیره تازی و ترک نیستند.

ملیت چیز دیگریست. زبان و نژاد هم در پاره ای از موارد با توأم شدن عوامل دیگر مزید بر استحکام ملیت میشود، ولی به تنهایی (ملت) نمیسازد.....

نگارنده در دوره‌های سابق مجله آینده و جرائد مختلف و سخنرانیهایی که بعضی از آنها هم بطبع رسیده در خصوص ملت و اصل ملیت مقالات و گفتارهایی دارم و باز گفتن آنها را مناسب میدانم. اینک میخواهم از زبان دیگران شواهدی بیاورم. در جلوم شماره ۱۷ روزنامه شفق در تحت عنوان (ملت چیست؟ بقلم مارشال استالین پیشوای روسیه) ترجمه‌ای دارد که قسمت اول آنرا عیناً نقل میکنم:

عقیده استالین راجع بملت

« اصولاً ملت عبارت است از یک دسته معین از مردم. افراد این دسته معین نه لازم است رابطه نژادی باهم داشته باشند و نه رابطه خویشاوندی و قبیله‌ای. مثلاً ایتالیایی (رومیها) (توتونها) (اتروسکانها) (یونانیها) (اعراب) و غیره و ملت فرانسه از (گلهای) (رومنها) (توتونها) و مردم دیگر تشکیل شده است.

همچنین است وضع و حال ملل انگلیس و آلمان و سایر کشورها که از نژاد و قبایل

مختلف تشکیل شده اند. بنا بر این لازم نیست افراد يك ملت وحدت نژادی و عشیرتی با هم داشته باشند بلکه اشتراك در سابقه تاریخی کافیست. از طرف دیگر بی شك ما نمی توانیم مردمانی که تابع امپراطوری بزرگ کوروش کبیر یا اسکندر مقدونی بودند يك ملت بنامیم هر چند از نژاد و قبایل مختلف بودند و تاریخی هم داشتند چه افراد آن گونه امپراطوریا از گرد آمدن اتفاقی و بی ثبات دسته هائی که در نتیجه فتح یا شکست پادشاهان از هم جدا یا بهم ملحق میشدند تشکیل میشود. پس تجمع اتفاقی یا کم دوام عده ای تشکیل ملت نمیدهد بلکه تجمع افراد باید پایدار و ثابت باشد. »

مقصود استالین امپراطوریهائیمست که از یونان ناهند ممتد بود و نژاد های مختلفی را در بر داشت.

عقیده رنان نویسنده فرانسوی راجع بملت

بدو متن فرانسه و سپس ترجمه آنرا که بخواهش نگارنده آقای اعتصامزاده انجام داده اند از نظر خوانندگان میگذرد. چون متن فرانسه قطعه ادبی بود عیناً نقل شد.

QU'EST-CE QU'UNE NATION ?

Une nation est une âme, un principe spirituel. Deux choses qui, à vrai dire, n'en font qu'une, constituent cette âme, ce principe spirituel. L'une est dans le passé, l'autre dans le présent. L'une est la possession en commun d'un riche legs de souvenirs. L'autre est le consentement mutuel, le désir de vivre ensemble, la volonté de continuer à faire valoir l'héritage qu'on a reçu indivis. Le culte des ancêtres est de tous le plus légitime; les ancêtres nous ont faits ce que nous sommes. Un passé héroïque, des grands hommes, de la gloire (j'entends de la véritable), voilà le capital sur lequel on assied une idée nationale. Avoir des gloires communes dans le passé, une volonté commune dans le présent, avoir fait de grandes choses ensemble, vouloir en faire encore, voilà la condition essentielle pour être un peuple. On aime, en proportion des sacrifices qu'on a faits, des maux qu'on a soufferts. On aime la maison qu'on a bâtie et qu'on transmet. Le chant Spartiate: "Nous sommes ce que vous fûtes, nous serons ce que vous êtes," est dans sa simplicité l'hymne abrégé de toute patrie.

RENAN

ملت چیست؟

يك ملت ؛ يك روح ، يك اصل معنویست . دو چیز - که فی الحقیقه بیش از یکی نیست - این روح ، این اصل معنوی را بوجود می آورد . یکی از این چیزها در زمان گذشته و دیگری در زمان حالست . یکی عبارتست از مالکیت مشترک ، يك ارضیه سرشاری از خاطرات ، دیگری عبارت است از رضایت متقابل و میل بزندگی کردن با هم و اراده مزید استفاده از ارضیه ای که بشکل مشاع بدست آمده است .

پرستش نیاکان ، مشروع ترین نوع پرستشهاست . نیاکان ما را چنانکه هستیم بوجود آورده اند . يك گذشته قهرمانی و مردان بزرگ و افتخار (مقصودم . افتخار حقیقی است) ، اینهاست سرمایه اجتماعی که فکر ملیت بر شالوده آنها استوار است . در زمان گذشته افتخارات مشترک و در زمان حال اراده مشترک داشتن و با هم کارهای بزرگ انجام دادن و خواستار انجام کارهای بزرگ بودن ، اینست شروط اساسی برای يك ملت بودن . انسان بنسبت فداکاریهایی که کرده و رنجهایی که کشیده است دوست میدارد و منزلی را که ساخته و باعقاب خود خواهد پرداخت دوست دارد . آواز اسپارنی ؛ « ماچنانکه شما بودید هستیم و چنانکه شما هستید خواهیم شد » با سادگی خود سرود موجز و مختصر هر میهنی میباشد .

« آذری، تورک » در « مطبوعات آذربایجان »

اسم این مجله و محل چاپ آن کافیست که منظور آنرا بی پرده بماند .

در مقاله مفصلی که در شماره ۱۳ سال اول بتاریخ (اگستوس ۱۹۲۸) در پیرامون

مقاله (خطرات سیاسی مندرج در شماره ۲۴ مجله آئنده) نوشته در خانمه مینویسد :

« دکتر افشار چنین می پندارد که آذربایجان قفقاز هیچوقت « آذربایجان » نامیده نشده

اسم این قطعه از زمین (اران) بوده . به بنیم آیا این مسئله صحیح است ؟ او فراموش کرده

که کسی نمیگوید این قطعه پیش از میلاد و قبل از اسلام بآذربایجان معروف بوده اما این مسئله

منحصر بفقاز نیست . در ادوار قبل از اسلام آذربایجان ایران نیز باین نام (آذربایجان) معروف

نبود . در همان اوقات که آذربایجان قفقاز بنام « آغوانیا » « البانیا » و « اران » و مانند اینها

معروف بود آذربایجان ایران هم « آتروپاتانه » نامیده میشد که یکی از ایالات مدی بود . در نتیجه

تحولات این کلمه در زمان اعراب بشکل آذرآبادگان و آذربایگان درآمده و از همین وقتها

ترکها بنای حمله و هجوم باراضی (آتروپاتانه) و (اغوان) و (اران) و (شیروان) وغیره

گذاشتند و تا قرون ۱۱ و ۱۲ میل این حمله و هجوم ادامه داشت و در نتیجه این حادثه و در

تحت این استیلا قطعات نامبرده تماماً ترکی و بحکم يك کشور ترک درآمده و موسوم به

آذربایگان شده »

« افکار ملت پرستی و ترك پرستی و «بان تورانیزم» هنوز در ترکیه طلوع و بروز نکرده بود که «آذربایجانها» باین فکر افتاده و آثار ادبی و اجتماعی و تاریخی بوجود آورده اند. همان وقتها بنای ترجمه از فارسی و روسی را بترکی گذاشته اند از اینجا استنباط میکنیم که ترکان قفقاز خودشان را ترك میدانند و زبانشان ترکی آذربایجانیست بنابراین استعمال کلمه (اران) در اینجا مورد ندارد درخواست دکتر افشار از روسیه که اسم آذربایجان قفقاز را به اران تبدیل نماید نیز موضوعی ندارد مگر آذربایجان را روسیه ایجاد کرده که نام آنرا تغییر دهد این مفهوم مفلس با تمام موجودیت ترك آذری مربوط است »

اینک پاسخ ما

۱ - جواب قسمت اول را در ضمن پاسخ مجله (برک سبز) در بالا دادیم. اینجا فقط اشاره بیک اشتباه مجله (ترك آذری) میکنم آنجا که میگوید «همان وقت که آذربایجان قفقاز بنام (اغوانیا) (البانیا) (اران) و غیره معروف بوده آذربایجان ایران هم (آروپاتانه) نامیده میشد» و آن اشتباه اینست که (آروپاتان) تلفظ اولی (آذربایجان) میباشد و درحقیقت مجله آذری ترك در حالیکه خواسته است قول مرا رد کند نخواسته و ندانسته آنرا تأیید کرده است! عجیبر آنکه در دنباله استدلال خود باز البته ندانسته و نخواسته صریحتر اظهار خود را که درحقیقت اثبات عقیده من است تأکید میکند باین عبارت که در بالا خواندید و من باز نقل میکنم « . . . در نتیجه تحولات این کلمه (آروپاتان) در زمان اعراب بشکل آذرآبادگان و آذربایگان در آمده » بهتر بود میگفت (آذربایجان) چون صحبت از زمان اعراب میکند و در زبان عرب کاف مبدل به جیم میشود.

۲ - نتیجه میخواهد مانند ضرب المثل فرانسوی (شاه دوست تر از خود شاه) بگوید ارانها (ترك پرست تر از خود ترکها هستند) یا مانند حافظ که گفته (بودم آنروز من از طایفه درد کشان - که نه از تانک نشان بود و نه از تانک نشان) میخواهد بگوید آقایان بادکوبه و گنجه و شیروان و شکی وقتی «ترك» بوده اند که (نه از ترك نشان بود و نه از ترکستان!)

بلی، آقایان نویسندگان بادکوبه! برای خاطر همین افکار ترك پرستانه تزریق غیر منطقی و خلط مبحث تاریخی و سیاسی از حیث اسم آذربایجان است که ما از ۲۵ سال قبل

مقصود شما و عثمانیه‌ها را استنباط و استشمام کردیم و میل نداشتیم اسم يك ایالت ایران را بروی يك ناحیه هم‌زمان مجاور بگذارید.

شاهد از خود ترک‌ها

در عین اینکه ترک‌ها سعی دارند حقایق تاریخی را بر گردانند دانشمندانی هم در آن کشور پیدا میشوند که مردانه حقایق را میگویند. باید هم اینطور باشد. علم تعصب ندارد، حقیقت هم دوتا نمیشود، غرض است که آنرا دوتا و چندتا جلوه میدهد. همین سنوات اخیر دایرة المعارف اسلامی بنام «اسلام انسیکلو پدیسی» در ترکیه منتشر گردیده و در جزوه دوازدهم آن بقلم دانشمند محترم ترك (ذکی ولیدی) تا يك اندازه حقایق نوشته شده و هر چند نگارنده آنرا ندیده ولی بوسیله مقاله ای که باعضاء (صنعا) در جریده ترکی (تصویر افکار) منطبقه اسلامبول در باره آن نوشته شده از وجودش اطلاع یافته‌ام. اینک برای استحضار خوانندگان محترم چند سطر از آن مقاله انتقادی را نقل میکنم:

«در خصوص آذربایجان ۲۸ صفحه نگارش یافته که نویسنده آن به نوشته‌هایی که از طرف فارسها در این اواخر در طهران راجع باذربایجان نوشته شده اهمیت نداد (۲۱) (۱) اجداد ترک‌های آذربایجان تاجیک ویا فارسهای آذری بوده‌اند. ترک‌هایی که بعدها باین سرزمین آمده‌اند آثار تمدن فارسها را از بین بردند. ترک‌های چادرنشین دشت مغان کرد میباشند . . . به تخریب تمدن ایران‌بان بدست ایلخانان نده وزارت میکنند. در میان اغلب سطرها کلمه (این مظالم را) تکرار مینماید. خلاصه آقای ذکی ولیدی کاسه گرمتر از آتش است. میگوید ایلخانان که هفت قرن پیش در ایران دولتی تشکیل داده با خودشان دومیلیون ترك بایران آورده‌اند، ولایت نخجوان در قدیم ارمنستان بوده است. در خصوص صفویهای ترك (۱) (۲) اظهار میدارد که زبان اجدادی آنها فارسی آذری بوده و در عهد ایلخانان ترك گشته‌اند.»

- ۱ - ما از چنین نوشته‌هایی اطلاع نداریم و ندیده‌ایم که در طهران چیزی از این قبیل که منظور صنعا افندی است چاپ شده باشد. (آینده)
- ۲ - بعد از اینکه آقای کسروی در سال دوم مجله آینده ثابت کردند که صفویه سید و عرب نبوده‌اند چشمان بفرمایشهای صنعا بیک روشن که آنها را ترك میدانند. (آینده)

در سال ۱۳۰۳ مرحوم عارف قزوینی سفری باذربایجان نموده بود که قریب ۸ ماه طول کشید. در آنجا اشعاری ساخته و کنسرت‌هایی داد که ما بعضی از آن اشعار را ذیلانقل مینمائیم:

پیام باذربایجان

من این آتش خریدارش بجانم تا که جان دارم
که اش ز آتشکده زردشت در این دودمان دارم
مرا پروانه، چون پروانه کی پروای جان دارم
به پیشانی باز این فخر از پیشینیان دارم
من از خون لاله گون رود ارس دشت مغان دارم
مکن منعم که در جان دشمنی با این زبان دارم
بخواهی، دزد رامن دوست تر زین میهمان دارم
برای قطعش از تیغ زبان خوش امتحان دارم
برادر کشتگی با دوده چنگیزبان دارم
که گوئی از زبان ترک و . . . این نشان دارم

چه آذر ها بجان از عشق آذربایجان دارم
پرستشگاهم این آتش بود گو هستیم سوزد
به بی پروائی من کس در این آتش نمی سوزد
مرا قومیت از زردشت و گشتاسب بود محکم
بکن ترک زبان ترک کز تاریخ خونینش
بر غم آنکه با ملت ما دشمن است ایدوست
تو باید عنذ این ناخوانده مهمان را از این منزل
زبانی کو ندارد جز زبان کاری ببر او را
رها کن یادگار دوره ننگین چنگیزی
تو گر کور و کرولال و خمش باشی از این بهتر

غزل دیگر

نهان بسینه و در هر نفس شرر ریزاست
که در قلمرو زردشت حرف چنگیز است
بدل بترک زبان کردی این زبان . . .
ز خاک خویش بنازان گفته انگیز است
الی الاید بتو تا این زبان گلاویز است
عجین شده است و مقنن ترا ز همه چیز است
بناه عارف تبریزی است و تبریز است

ز عشق آذربادگانم این آتش
چسان نسوزم و آتش بخشک و تر نرم
زبان سعدی و حافظ چه عیب داشت که اش
رها کنش که زبان مغول و تاناز است
دچار کشمکش و شرفتنه ای زین آن
ز استخوان نیاکان یاک ما این خاک
صبا بمجلس . . . پرست طهران گوی

عکس مرحوم حاج میرزا محسن خان

مشیرالدوله «مظاهر»

(مربوط به مقاله « نامه های مشیرالدوله به

ناصرالدین شاه » صفحه ۴۵۷)

